

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

داستانهای هزار و یک شب

«حکایت پادشاه عابد»

شامل ۲۲ داستان

مؤلف: مریم بیک محمدی

سرشناسه: بیک محمد، مریم، ۱۳۶۰.

عنوان و نام پدید آورنده: داستان های هزار و یک شب: حکایت پادشاه عابد شامل ۲۲ داستان/ مؤلف مریم بیک محمدی.

مشخصات نشر: گیلان : آوای شمال ، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص.

شابک: ۵-۵-۹۳۲۵۹-۶۰۰-۹۷۸-۳۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: کتابخانه

موضوع: داستان های فارسی - قرن ۱۴

موضوع: افسانه ها و قصه های ایرانی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ د ۲ ی ۷۹۸۰/۶۵۴۳ PIR

رده بندی دیوی: ۸۶۸/۳۶۲

شماره کاتالوژی ملی: ۲۷۴۱۲۷

اشارات آوای شمال

نام کتاب: داستانهای هزار و یک شب «حکایت پادشاه عابد»

مؤلف: مریم بیک محمدی

ناشر: آوای شمال

تیراژ: ۵۰۰

چاپ: دژ

نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۱۳۹۲

امور فنی: موشنگ مرادی

شابک: ۵-۵-۹۳۲۵۹-۶۰۰-۹۷۸

صفحه آرا: عاطفه احمدی

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

مرکز پخش:

۰۹۱۰۹۶۷۹۶۶۷ - ۰۹۱۲۲۵۱۹۶۶۷

فهرست

۵.....	تہمت نادرست مرد بہ زنش
۹.....	بازرگان و ہمسرا او و طوطی اش
۱۳.....	حکایت سندباد
۱۷.....	حکایت سفر اول سندباد بحری
۲۳.....	حکایت سفر دوم سندباد بحری
۲۹.....	حکایت سفر سوم سندباد بحری
۳۵.....	حکایت سفر چہارم سندباد بحری
۴۳.....	حکایت سفر پنجم سندباد بحری
۵۱.....	حکایت سفر ششم سندباد بحری
۵۷.....	حکایت سفر ہفتم سندباد بحری
۶۳.....	حکایت اول ملک الموت
۶۷.....	حکایت دوم ملک الموت
۷۱.....	حکایت سوم ملک الموت
۷۵.....	حکایت چہارم ملک الموت
۷۹.....	انوشیروان عادل
۸۳.....	فضل خدا
۸۷.....	بندۂ مقرب
۹۱.....	مرد پاکدامن
۹۵.....	لطف حق
۹۹.....	دعای مجرب
۱۰۳.....	پادشاہ عابد
۱۰۷.....	شجاع پرهیزگار

تهمت نادرست مرد به زنش

مردی، عاشق زن زیبایی شده بود. زن شوهر خوبی داشت و به آن احترام می گذاشت. مرد عاشق برای رسیدن به زن راهی پیدا نکرد چون زن بسیار پاکدامن بود. به همین خاطر ناراحت و عصبانی بود. مرد عاشق پیوسته طرح نیرنگی می ریخت.

روزی مرد عاشق پیش غلام زن رفت و با مهربانی با او رفتار می کرد و بسیار هدیه به او می داد تا اینکه هر چه مرد عاشق می گفت غلام انجام می داد. روزی از روزها مرد عاشق به غلام گفت: وقتی خاتون از خانه بیرون رفت من را به منزل خویش ببر.

غلام قبول کرد. روزی خاتون به گرمابه رفت. غلام پیش مرد عاشق رفت و او را به خانه برد. مرد عاشق به طور پنهانی سفیده تخم مرغ را در رختخواب زن ریخت. و از خانه بیرون آمد و به دنبال کار خود رفت.

پس از گذشت چند ساعت، مرد در دکان خود را بست و به خانه آمد. مرد بسیار خسته بود و به رختخواب رفت تا کمی استراحت کند ناگهان رطوبتی را احساس کرد. دست خود را به رطوبت کشید بسیار حشمگین شد و ناراحت شد. غلام را صدا زد و از او پرسید: خاتون کجاست؟ غلام گفت: خاتون به گرمابه رفته است. مرد از این سخن غلام به زن شک کرد و پیش خود فکر کرد که زنش با مردی همبستر شده است.

زن از گرمابه بیرون آمد. مرد برخاست و زن را به شدت کتک زد. زن داد و فریاد کرد. همسایه ها صدای زن را شنیدند و به مرد اعتراض کردند و به او گفتند: زن تو بسیار پاکدامن است چند سالی است که او با ما همسایه است و هرگز از او بدی ندیده ایم.

مرد گفت: من در رختخواب رطوبت چسبنده‌ای را دیدم به همین خاطر فکر می‌کنم زنم با مردی همبستر شده است.

مردی از همسایه ها گفت: آن را به من نشان بده. مرد همسایه سفیده را برداشت و روی آتش گذاشت و پخت. بعد به همه نشان داد و آن را خورد. همگی متوجه شدند که آن رطوبت سفیده تخم مرغ است. سپس همسایه ها زن را با شوهرش آشتی دادند و حيله و نیرنگ مرد عاشق باطل شد. پس از آن مرد دیگر زود عصبانی نشد و صبر را سرلوحه کارهای خود قرار داد.